



ویژه نامه هفتگی
کودک روزنامه قدس، دوره جدید



پنجشنبه ۱۱ مهر ۱۳۹۸

۴ صفر ۱۴۴۱ / ۳ اکتبر ۲۰۱۹



www.qudsonline.ir

۳

چاپارخانه

۶

کجا بنشینیم؟

۴

کار ما زیباتر کردن ساختمان است

۷

به همدیگر زور نگوییم



پرخوری نکن

سلام بچه‌ها در شماره‌های قبل از شما که نوشتن را دوست دارید، خواسته بودیم قصه‌ای که شروع آن را برایتان نوشته‌ایم کامل کنید و برای ما بفرستید. قصه‌ای که در زیر می‌خوانید یکی از قصه‌هایی است که دوست خوب کفشدوزک **فرزانه غفوری ۹ ساله از مشهد** برای ما فرستاده است. منتظر نوشته‌های شما هم هستیم.

روابط عمومی: ۳۷۶۶۲۵۸۷ (۰۵۱)

ارتباطات مردمی: ۳۷۶۱۰۰۸۶ (۰۵۱)

شماره پیامک: ۳۰۰۰۴۵۶۷

 @Kafshdoozak_1398

آدرس: مشهد، بولوار سجاد، نبش سجاد ۱

موش کوچولو دلش می‌خواست بخورد. فرقی نداشت چی باشد. چرب و چیلی باشد یا تند. شور باشد یا شیرین. یک روز که او داشت دنبال غذا می‌گشت یک فلفل قرمز و یک قارچ سمی پیدا کرد. او خواست یک لقمه‌ی چپشان کند و همین که فلفل قرمز و قارچ را خورد داد و فریاد زد.

مامان و بابایش آمدند نجاتش بدهند که دیدند بیهوش شده و افتاده روی زمین. آن‌ها موش کوچولو را بردند خانه و دکتر آمد او را معاینه کرد و گفت: خدا رحم کرد اگر دیرتر به من زنگ می‌زدید کار از کار گذشته بود و به موش کوچولو گفت: آهای موش کوچولو دیگر پرخوری نکن. ممکن است اتفاقی برایت بیفتد. تو باید به من قول بدهی دیگر پرخوری نکنی. از آن به بعد موش کوچولو از مامانش اجازه می‌گرفت تا چیزی بخورد و اگر ضرری داشت آن را نمی‌خورد.



تصویرگر: افسانه مهدیان‌فر



چاپارخانه

نویسنده: مرجان اسماعیلی
تصویرگر: الهه صادقیان

حالا دوست دارم به سؤالهای زیر جواب دهید:
اگر از چاپارخانهها خوب مراقبت نمی شد ممکن بود چه اتفاقی بیفتد؟

چرا چاپارها مجبور می شدند در چاپارخانهها بمانند؟

در موزه پست چه چیزهایی نگهداری می شود؟

مهم بودند که نیاز به مراقبت داشتند. برای اینکه بتوانند از چاپارخانهها مراقبت کنند، آن ها را به شکل قلعه می ساختند و نگهبانان از آن ها مراقبت می کردند. یکی از این چاپارخانهها در شهر میبد در استان یزد قرار دارد. یادتان هست که در سفر قبلی از مدرسه دارالفنون برایتان گفتم که آن را امیرکبیر ساخته بود.

این چاپارخانه را هم او ساخته است. در این چاپارخانه، دیوارهای بلندی وجود دارند و در بالای آن ها جایی است که نگهبانان در آنجا بودند و از چاپارخانه مراقبت می کردند. یک حیاط بزرگ در وسط چاپارخانه وجود دارد که در آن محلی برای نگهداری اسبها وجود داشته است. دور این حیاط اتاقهایی مخصوص رئیس چاپارخانه و نگهبانان و چاپارها درست کرده بودند. چاپارخانه میبد الان به موزه پست تبدیل شده است که در آن مجسمههایی از پستیچیهای قدیمی، اسبها، تمبرها و وسایل قدیمی پست نگهداری می شود.

بچههای عزیز سلام. امیدوارم که مدرسه را به خوبی شروع کرده باشید. حتما از دیدن دوستان و معلمانتان بعد از سه ماه تعطیلی تابستان خوشحال شدید. آیا در تابستان با دوستان خود در تماس بودید؟ این روزها با موبایل و تلفن خیلی راحت می شود با همدیگر تماس داشت اما آیا می دانید که در زمانهای قدیم وقتی تلفن و موبایل و اینترنت وجود نداشته است مردم چطور با هم در تماس بودند؟ یکی از راههایی که مردم با هم تماس می گرفتند نوشتن نامه بوده است.

اما در آن زمان که ماشین و قطار و هواپیما وجود نداشته است؛ ارسال نامه کار خیلی سختی بوده است. امروز اگر شما بخواهید نامه ای را برای کسی بفرستید آن را در صندوق پست می اندازید و یا اگر بخواهید بسته ای را برای جایی بفرستید به اداره پست می روید. اما در قدیم این کار به این راحتی نبوده است.

در آن زمانها وقتی می خواستند پیام یا بسته ای را برای جایی بفرستند از چاپار استفاده می کردند. چاپار کسی بود که با اسب نامه یا بسته ای را از جایی به جای دیگر می برد تا به دست صاحبش برسد درست مثل پستیچیهای امروز. آن ها با اسب از شهری به شهر دیگر می رفتند و در مکانهایی که به آن چاپارخانه می گفتند توقف می کردند و نامه یا بسته را به یک چاپار دیگر می دادند تا راه را ادامه دهد. چاپارها می توانستند در چاپارخانه بمانند و استراحت کنند.

اسبها هم در این سفرها خیلی خسته می شدند برای همین هم جایی برای نگهداری اسبها و استراحت آن ها در چاپارخانه ساخته شده بود. چاپارها نامه ها و بسته های دولتی و مهم را جابه جا می کردند برای همین هم چاپارخانهها از جاهای



کار ما زیباتر کردن ساختمان است

گزارشگر: فهیمه احمدی

نه گاهی بعضی از فضاها ایراد و مشکلی دارند. مثلاً یکی از دیوارهای داخل ساختمان کج هست. ما با طراحی کاری می‌کنیم تا این کج بودن دیوار به چشم نیاید. یا مثلاً برای مکانی که خیلی کوچک است ما طراحی می‌کنیم که کجای آن فضا و با چه شکلی آینه‌کاری، کار کنیم تا آنجا بزرگ‌تر و دل‌بازتر به نظر برسد.

● برای دوستان کفشدوزکی بگویید چه شد که به این شغل علاقه پیدا کردید؟

با توجه به علاقه و توانایی‌های خودم و اینکه این روزها این شغل خیلی طرفدار دارد؛ به این شغل علاقه‌مند شدم. من از کودکی به زیبا کردن خانه خیلی علاقه داشتم. حتی یادم هست گاهی در رنگ زدن درهای اتاق‌ها به پدرم کمک می‌کردم. به دکوری چیدن و تغییر دادن ظاهر خانه خیلی علاقه داشتم.

● چقدر به شغل‌تان علاقه دارید؟

خیلی زیاد. می‌دانید وقتی برای یک ساختمان طراحی می‌کنی و طراحی‌ات اجرا می‌شود، خیلی شیرین است. برای من طراحی ساختمان مثل کشیدن یک تابلوی نقاشی، لذتبخش هست.

● سختی‌های شغل شما چیست؟

خیلی پر زحمت است، با افراد زیادی باید سرو کله بزنی. گاهی باید با نقاش ساختمان، سنگ‌کار، کابینت ساز و ده‌ها نفر دیگر هماهنگ شوی و مرتب در ارتباط باشی، گاهی برخی از طرح‌ها قابل اجرا نیست و باید کلی فکر کنی و از اول طراحی کنی.

● درآمد شغل شما چطور است؟

گاهی اوقات خیلی خوب است.

● آیا به دوستان کفشدوزک پیشنهاد می‌کنید در آینده شغل شما را انتخاب کنند؟

بله حتماً. البته هنوز در ایران این شغل خیلی مطرح نیست، افراد خاص‌تری با این رشته آشنا هستند اما من مطمئنم این شغل هر روز بیشتر از گذشته پیشرفت خواهد کرد.

در دنیا شغل‌های جور واجوری وجود دارد که ممکن است درباره بعضی از آن‌ها اطلاعات زیادی نداشته باشیم. یکی از این شغل‌ها معماری داخلی ساختمان است. برای این که شما با این شغل بیشتر آشنا شوید، سراغ خانم مهندسی رفتیم که در این شغل کار می‌کند.

● سلام. خودتان را برای دوستان کفشدوزک معرفی کنید.

مهتاب سرایی هستم. سال ۱۳۵۸ در یک خانه سرسبز و پر از عطر شکوفه‌های بهار نارنج در تهران به دنیا آمدم.

● شغل شما چیست؟

معمار داخلی ساختمان هستم.

● معمار داخلی ساختمان چه جور شغلی است؟

معماری داخلی یکی از مهم‌ترین شاخه‌های رشته معماری است. من و همکارانم برای داخل و یا حتی نمای بیرونی هر فضا و مکانی طراحی می‌کنیم. هم داخل ساختمان‌های مسکونی، هم تجاری و مراکزهای خرید و هم ساختمان‌های اداری، رستوران‌ها و جاهای دیگر.

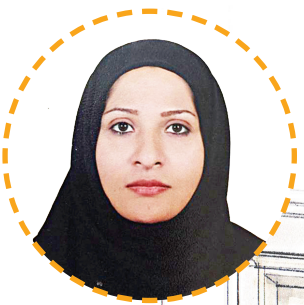
● چه جور طراحی‌ای برای فضای داخلی یا بیرونی ساختمان‌ها انجام می‌دهید؟

شاید هنوز بعضی از دوستان کفشدوزک متوجه نشده باشند... ببینید شغل ما یک جور هنر است. علاوه بر محاسبه‌های ریاضی و مهندسی که ما در دانشگاه یاد گرفته‌ایم؛ با ذوق و سلیقه برای زیباتر شدن ساختمان‌ها طرح و نقشه می‌دهیم.

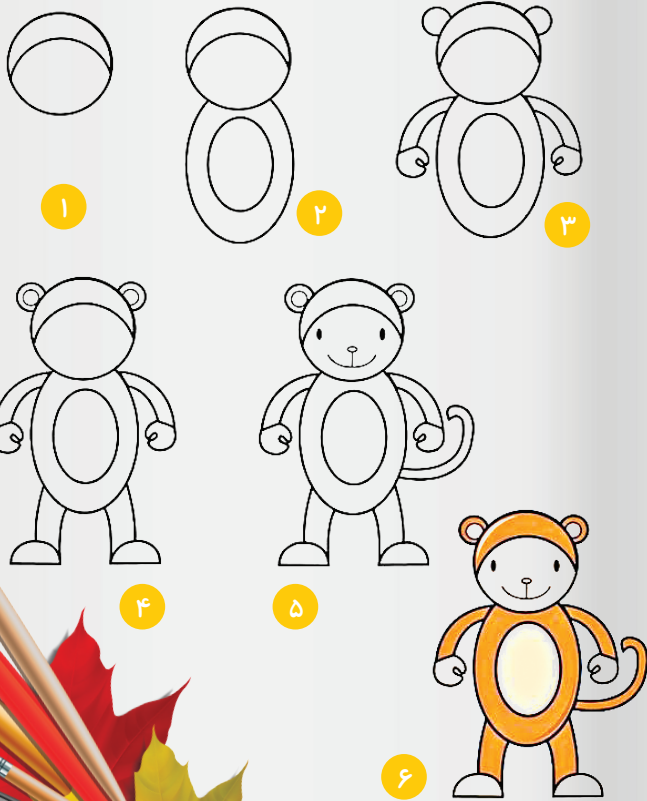
● خب کسانی که پیش شما می‌آیند از شما چه می‌خواهند؟

اول از همه از ما مشاوره می‌خواهند. ما به ساختمان آن‌ها می‌رویم. بعضی از فضاها مشکل خاصی ندارند اما مشتری از ما می‌خواهد که مثلاً خانه‌اش را زیباتر کنیم. ما فکر می‌کنیم با چیزی مانند آینه‌کاری، کاغذ دیواری، کابینت و قفسه و یا ابزارهای جدیدی که در بازار هست؛ خانه‌اش را زیباتر و جذاب‌تر کنیم.

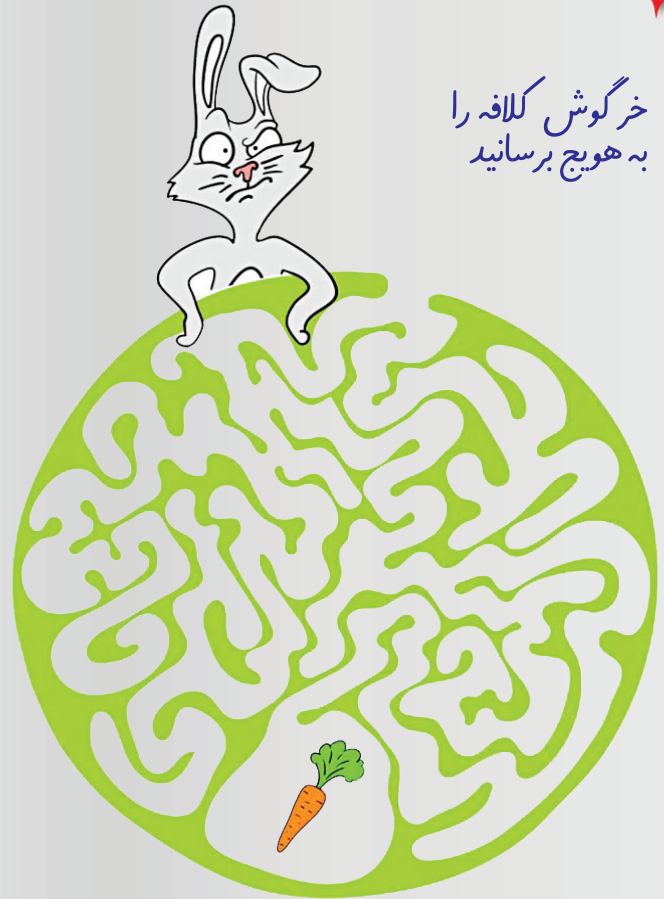
● همه فقط برای زیباتر کردن مکان‌هایشان سراغ شما می‌آیند؟



با چند حرکت ساده یک نقاشی زیبا بکشیم



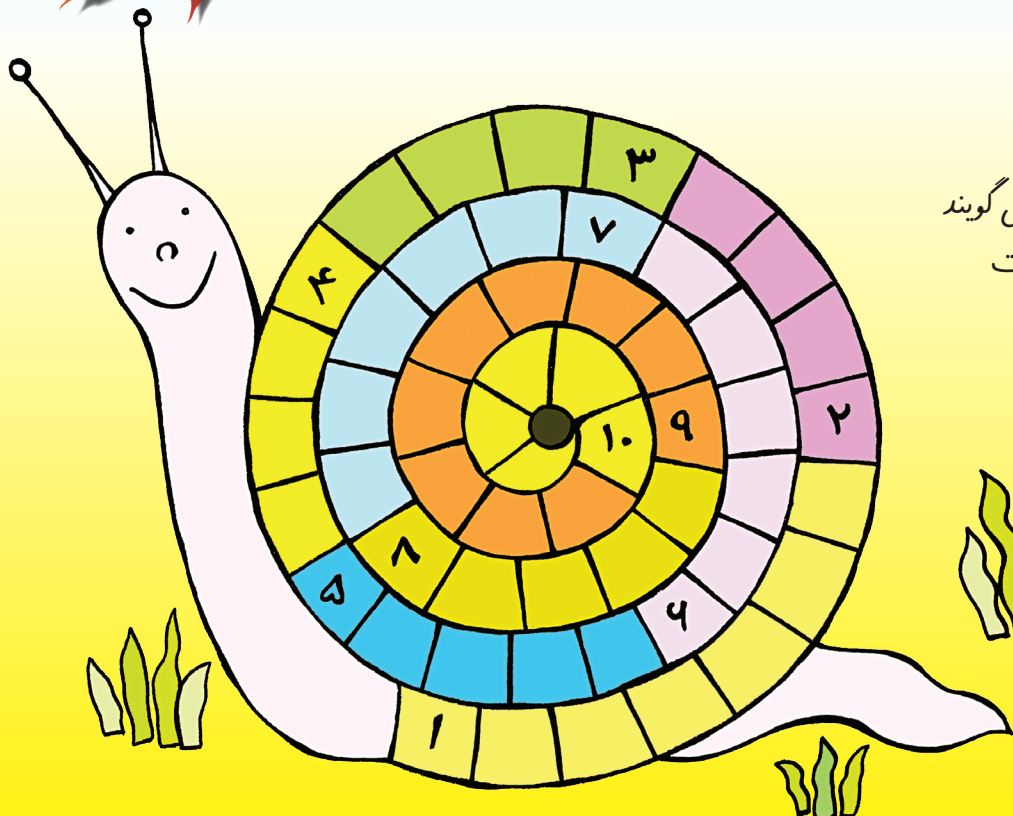
خرگوش کلافه را
به هویج برسانید



جدول

طراح جدول و تصویرگر: سمیرا زرقانی

- ۱- به جانوری که هم در خشکی و هم در آب زندگی می‌کند می‌گویند
- ۲- هم در حمام پیدا می‌شود و هم قسمتی از درخت خرما است
- ۳- خورشید عربی
- ۴- سلطان جنگل لقب این حیوان است
- ۵- کوتاه نیست
- ۶- محافظ مزرعه
- ۷- لباس دست‌ها در سرمای زمستان است
- ۸- نو که به بازار می‌آید دل آزار می‌شود
- ۹- مخترع تلفن
- ۱۰- گلی که نماد شهیدان است



کجا بنشینم؟

نویسنده: لیلا خیامی
تصویرگر: افسانه مهدیان فر

یک ترک گنده بود روی یک دیوار. آن قدر گنده بود که هر کسی آن را می‌دید نچ نچی می‌کرد و می‌گفت: عجب ترکی! الان است که دیوار خراب شود. ترک از این حرف‌ها خوشش نمی‌آمد، برای همین یک روز از روی دیوار پایین پرید و راه افتاد و رفت. رفت و رفت تا رسید به گلدان لب باغچه و گلدان ترک‌دار شد. خانم خانه که آمده بود گلدانش را آب بدهد تا ترک گنده را دید، داد زد: وای وای عجب ترک گنده‌ای.

او دوید و رفت تا یک گلدان تازه بیاورد و گلدان را عوض کند. ترک هم که از وای وای خانم خانه ناراحت شده بود بلند شد و رفت تا یک جای بهتر پیدا کند. او رفت و رفت و به دست‌های پیرمرد رسید و روی دست او نشست. پیرمرد تا دست‌های پر از ترکش را دید اخمی کرد و سرش را تکان داد و گفت: آخ آخ بین چقدر پیر شدم. چقدر دست‌هایم ترک برداشته و شیشه‌ی روغن زیتون را برداشت تا کمی دست‌های ترک خورده‌اش را چرب کند.

ترک هم که از شنیدن آخ آخ خوشش نیامده بود سر خورد و از روی دست‌ها پایین پرید و رفت سراغ یک نفر دیگر. یک جوان عاشق که نشسته بود و داشت برای خودش بلند بلند شعر می‌خواند. ترک رفت توی دل جوان نشست. ترک تا به دل جوان عاشق رسید. دل او را پر از ترک کرد. جوان عاشق که دلش ترک ترک شده بود زار زار شروع کرد به گریه و داد زد: وای وای! ترک از اوه اوه و گریه‌ی جوان حوصله‌اش سر رفت و خیلی زود از توی دلش بیرون پرید و رفت. رفت تا یک جای بهتر برای نشستن پیدا کند. جایی که بقیه از بودنش در آنجا خوشحال باشند.

او رفت و رفت تا به درخت انار رسید. درخت پر از انارهای قرمز بود. ترک عاشق رنگ قرمز انارها شد و پرید روی یکی از آن‌ها نشست. با این کار او، انار ترک برداشت و دانه‌های قرمز و قشنگش دیده شد. کمی بعد سر و کله‌ی آقای باغبان پیدا شد.

او با دیدن انار ترک خورده با خوشحالی گفت: عجب اناری! از شیرینی ترک خورده. به به و به به. ترک تا به به و چه باغبان را شنید لبخندی زد و با خودش گفت: بالاخره فهمیدم باید کجا بنشینم بعد هم همان جا روی لب انار جا خوش کرد و ماند. واقعا که انار با ترک حسابی قشنگ شده بود. به به و به به.



به همدیگر زور نگوییم

نویسنده: عباسعلی سپاهی یونسی



اسباب‌بازی‌های بچه‌های دیگر است می‌گیرد و... این سه نقطه یعنی این که در ادامه تازه ماجراهای جالب این دو شخصیت شروع می‌شوند. انیمیشن لو، کوتاه است اما تا دلتان بخواهد جالب و دیدنی است.

وقتی این انیمیشن را تماشا می‌کنیم یاد می‌گیریم که اگر امروز از بقیه هم‌کلاسی‌ها و دوستانمان زور بیشتری داریم و آن‌ها را اذیت می‌کنیم، روزی می‌رسد که کسی پیدا شود و زورش از ما بیشتر باشد، آن وقت ما می‌فهمیم که اذیت کردن دیگران هنر نیست.

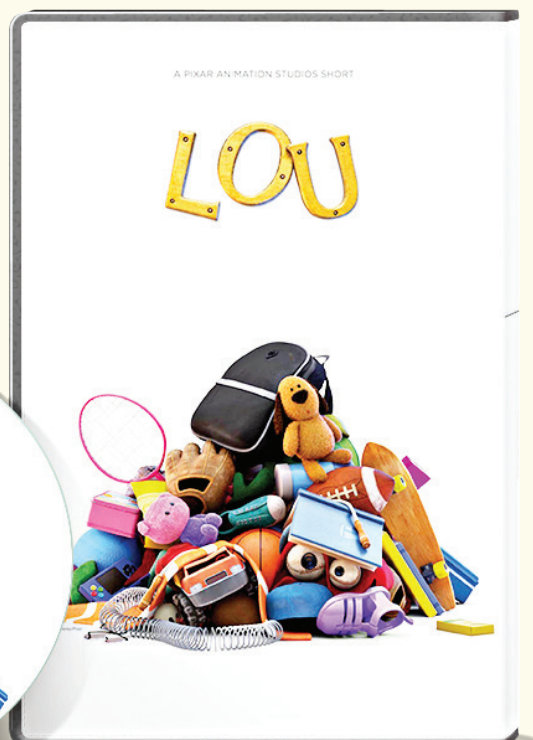
با دیدن لو یاد می‌گیریم که بعضی از کارگردان‌هایی که انیمیشن می‌سازند چقدر در کار خودشان استاد هستند که در چند دقیقه کلی چیز به ما یاد می‌دهند و به چه قشنگی هم کارشان را انجام می‌دهند.

خلاصه بین انیمیشن‌هایی که هم‌اکنون شخصیت‌هایش با هم با لیزر می‌جنگند و به همدیگر رحم نمی‌کنند، انیمیشن لو هم پیام خوبی دارد و هم اصلاً خشونت‌ناز ندارد تازه بعضی از جاهای آن خنده به لب‌هایمان می‌آید. امیدوارم شما هم مثل من از دیدن این انیمیشن زیبا لذت ببرید.

می‌کند. این موجود جالب از وسایلی درست شده است که گم شده‌اند و توی جعبه ریخته شده‌اند تا صاحبانشان برای بردن آن‌ها بیایند. لو شغل جالبی دارد، او هر روز بعد از این که بچه‌ها از مهدکودک خارج می‌شوند وسایلی را که بچه‌ها جا گذاشته‌اند، یکی‌یکی جمع می‌کند و داخل جعبه اشیای گمشده می‌گذارد تا صاحبشان پیدا شود. او از این کار خودش لذت می‌برد تا روزی که سر و کله پسری قلدر پیدا می‌شود. او با قلدری و گاهی هم شوخی‌های بی‌مزه وسایل بچه‌ها را از آن‌ها می‌گیرد و توی کیفش می‌ریزد. لو که از این کار پسر قلدر ناراحت است تصمیم می‌گیرد اسباب‌بازی‌های بچه‌ها را از پسر قلدر بگیرد و به آن‌ها پس بدهد.

لو برای این کار، کیف پسر قلدر را که پر از

انیمیشن «لو» / سال تولید ۲۰۱۷ / نویسنده و کارگردان «دیو مولینز»
لو موجود جالب و بامزه‌ای است که در جعبه وسایل گم شده در یک مهد کودک زندگی



مدرسه مورچه‌ها

زهره محمدی

کنج اتاق من چه زیبا شده
 مدرسه‌ی مورچه‌ها پیدا شده

رنگ لباس فرم‌شون سیاهه
 خوراکی‌های اون‌ها دل بخواهه

صبح تا غروب مشغول کار و بارن
 قدم زنون رو میز و رو دیوارن

نه دیکته‌ای دارن و نه ریاضی
 اینجا یه مدرسه است یا شهر بازی؟



تصویرگر: آلاله ملکی

سگ کوچولو توی چاه

مترجم: زهره زمانیان

سگی با بچه‌هایش در مزرعه‌ای که یک چاه داشت، زندگی می‌کردند. سگ به بچه‌هایش گفت: هرگز به چاه نزدیک نشوید و اطراف آن بازی نکنید. یکی از بچه‌ها از این که چرا نباید به چاه نزدیک بشود، تعجب کرده بود. او تصمیم گرفت دلیل آن را پیدا کند. سگ کوچک به چاه نزدیک شد. از لبه چاه بالا رفت و یواشکی داخل چاه را نگاه کرد. تصویرش را در آن دید و خیال کرد سگ دیگری هم در چاه است.

هر کاری سگ کوچولو انجام می‌داد سگ کوچولوی توی چاه هم همان کار را انجام می‌داد. سگ کوچولو از اینکه سگ توی چاه کارهایش را تقلید می‌کرد، عصبانی شد. او تصمیم گرفت با او مبارزه کند برای همین توی چاه پرید اما هیچ سگی را در آنجا پیدا نکرد. او پارس کرد و پارس کرد و شنا کرد تا اینکه یک کشاورز صدایش را شنید و او را نجات داد. سگ کوچولو درس بزرگی گرفته بود. او فهمید باید به حرف بزرگ‌ترها گوش بدهد.

